

مکتب تاریخنگاری شام

اصغر قائدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتب تاریخنگاری شام

نویسنده:

اصغر قائدان

ناشر چاپی:

کیهان فرهنگی

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۶ | مکتب تاریخنگاری شام |
| ۶ | مشخصات کتاب |
| ۶ | چکیده |
| ۷ | مقدمه |
| ۸ | قیام امام حسین علیه السلام در روایات ابن عساکر |
| ۸ | اشاره |
| ۹ | موارد تحریف در تاریخ ابن عساکر |
| ۱۲ | نقاط ضعف و قوت پردازش ابن عساکر به قیام حسینی |
| ۱۳ | حسین بن حمدان الخصیبی و گزارش واقعه کربلا |
| ۱۳ | اشاره |
| ۱۳ | تحریفات و داستان‌پردازیهای حسین بن حمدان خصیبی |
| ۱۶ | دیدگاه شمس‌الدین ذهبی |
| ۱۶ | در مورد قیام حسین و موارد تحریف آن |
| ۱۷ | تلاش ذهبی و ابن کثیر برای تبرئه یزید از قتل امام حسین |
| ۱۸ | دلایل باطل بودن ادعای ذهبی و ابن کثیر |
| ۱۸ | دیدگاه ابن کثیر درباره‌ی قیام امام حسین علیه السلام |
| ۱۹ | موارد تحریف قیام حسینی در البدایة و النهایة |
| ۲۱ | نتیجه |
| ۲۱ | پاورقی |

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۴-۲۲۸۵۶

سرشناسه: قائدان، اصغر

عنوان و نام پدیدآور: مکتب تاریخنگاری شام/قائدان، اصغر

منشأ مقاله:، کیهان فرهنگی، سال ۱۲، ش ۱۲۴، (آذر، دی ۱۳۷۴): ص ۲۴-۲۷.

توصیفگر: تاریخ اسلام

توصیفگر: مکتب

توصیفگر: تاریخنگاری

توصیفگر: شام

توصیفگر: شام (مکتب)

چکیده

در این مقاله برآنیم تا ابتدا تحول و تطور تاریخنگاری را در شام از صدر اسلام تا پایان سده‌ی هشتم هجری تشریح نموده، و سپس به بررسی دیدگاه‌های چند تن از مورخان بنام و مشهور شام به عنوان نمایندگان مکاتب سیاسی و مذهبی عصر خود در مورد قیام امام حسین (ع) و ریشه‌یابی تحریفات تاریخی این نهضت در منابع آنان بپردازیم. دورانی که برای این تحول و تطور در نظر گرفته‌ایم بدین گونه ترسیم می‌گردد: ۱- سده‌ی اول تا سده‌ی چهارم هجری (از دوران تسلط امویان تا پایان سلطه عباسیان). در این دوران که آغاز و طلوعی مکتب تاریخنگاری شام است، گرایشهای شدید سیاسی به نظام حاکم یعنی امویان و تا حدودی عباسیان در ترسیم جریان تاریخنگاری این عصر دخیل بوده است. هر چند بسیاری از منابع تاریخی این دوران از بین رفته‌اند لیکن عمدتاً دستمایه‌ی کار مورخان سده‌های بعدی قرار گرفته‌اند. در این دوران به تاریخنگاری محلی توجه بیشتری شده است. ۲- سده‌ی چهارم تا سده‌ی ششم هجری (از پایان سلطه‌ی عباسیان تا پایان تسلط حمدانیان و فاطمیان شیعی). در این دوران به علت تسلط حمدانیان و فاطمیان شیعی، که زمینه‌ی آن پس از پایان دادن تسلط عباسیان به وسیله‌ی اخشیدیان و طولونیان به وجود آمده بود، شیعه آزادی عمل بیشتری یافته، جریان تاریخنگاری شیعی رشد چشمگیری می‌یابد. ۳- سده‌ی ششم تا پایان سده‌ی هشتم (دوران تسلط ایوبیان و ممالک) در این عصر به خاطر تسلط سلاطین ایوبی و تنازعات و رقابتهای آنان با فاطمیان شیعی و نیز به سبب ظهور یک جریان فکری مستقل از مذاهب اربعه‌ی اهل سنت یعنی عقاید «ابن تیمیه» بنیانگذار فکری مکتب وهابیت و احیای عقیده دینی توسط شاگردان او از جمله ابن کثیر، ابن قیم جوزی، جریان تاریخنگاری اسلامی بطور کلی مواضعی خصمانه و ستیزه‌جویانه نسبت به شیعه نشان داده و حملات مورخان به تشیع تشدید شده است. در این دوران توجه مورخان بیشتر به تراجم‌نویسی و تاریخ عمومی اسلامی معطوف گشته است. در این مختصر به بررسی قیام امام حسین (ع) و تحریفات وارده در آثار پنج تن از مورخان مشهور شام، که هر یک نماینده‌ی یک دیدگاه فکری، مذهبی و سیاسی عصر خویش هستند، خواهیم پرداخت که عبارتند از: ۱- ابی عبدالله حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴ ه.ق) به عنوان یکی از غالیان شیعه در عصر حمدانیان و بررسی تحریفات قیام امام حسین (ع) در کتاب «الهدایة الکبری». ۲- ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱ ه.ق) نماینده مورخان شافعی مذهب و بیطرف اهل سنت و بررسی قیام امام حسین (ع) در «تاریخ مدینه دمشق». ۳- شمس‌الدین الذهبی (م ۷۴۷ ه.ق) به عنوان شاخص مکتب اهل سنت و بزرگترین

تراجم‌نویس شام در سده‌ی هشتم و بررسی قیام امام حسین (ع) و تحریفات آن در «تاریخ الاسلام» ۴- ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۲ ه.ق) به عنوان مظهر تاریخنگاری وابسته اموی و تداوم‌بخش جریان فکری مذهبی ابن تیمیه و بررسی تحریفات قیام امام حسین (ع) در «البدایه و النهایه».

مقدمه

با فتح شام در سال هفدهم هجری و پذیرش اسلام از سوی مردم این سرزمین، خلیفه اول و دوم برای تبلیغ و گسترش آیین اسلام و نیز آموزش قرآن و احکام دینی، تعدادی از صحابه‌ی بزرگ رسول خدا (ص) و قاریان مدینه را به این سرزمین اعزام داشتند. دیری نپایید که گروه صحابه و تابعان به سوی شهرهای دمشق، حلب، حمص و حماه روان شدند. این مسأله علاوه بر حضور بسیاری از صحابه در فتح شام بود که به گفته ابن سعد ۱۱۳ نفر بودند. [۱] شهر حمص در جنوب دمشق، محل ملاقات و پیوستن اصحاب رسول‌الله (ص) به یکدیگر بود. «ابن مسلم خولانی» داخل مسجد حمص شد که در آن سی تن از ریش‌سفیدان اصحاب را دیده بود و «کثیر بن مرة الحضرمی» هفتاد بدری از صحابه رسول خدا (ص) را در آنجا ملاقات کرده بود. آنان مقدمه لشکر اسلامی بوده و در آموزش فقه و قرآن در این سرزمین نقش مهمی داشتند. بسیاری از تابعان در شام از «عباده بن صامت»، «ابی درداء» و «معاذ بن جبل» فقه و از دیگران حدیث آموختند. این عده در پی درخواست اولین حاکم دوران اسلامی دمشق یعنی «یزید بن ابی‌سفیان»، از عمر بن خطاب خلیفه وقت به این سرزمین اعزام شده بودند. [۲] علاوه بر صحابه، بسیاری از فرزندان گان ائمه بزرگوار شیعه نیز در شهرهای شام سکونت گزیده و در طی سده‌های اول و دوم هجری در این سرزمین به دیدار باقی شتافتند که مزار و آرامگاه آنان همواره مورد توجه مردم قرار می‌گرفت. با توجه به فراوانی صحابه و زادگان ائمه و نیز احداث و ایجاد بقعه‌های متبرک و ساختمانها و به دنبال آن ساخت مساجد و مدارس برای تعلیم قرآن و حدیث و فقه، جریانی برای ثبت شرح حال و سرگذشت این افراد و توصیف آن بقعه‌ها و اماکن مذهبی، یعنی تراجم‌نویسی و تاریخ محلی، پدید آمد و همین امر بعدها باعث ایجاد مکتب تاریخنگاری گسترده‌ای شد که نه تنها از مکاتب تاریخنگاری حجاز و عراق کمتر نبود بلکه گوی سبقت را نیز در بعضی از سده‌ها از آنان می‌ربود. نخستین کسی که کوشید، تاریخ گذشتگان و اعراب جاهلی را در این سرزمین احیا کند، «معاویه بن ابی‌سفیان» بود. چون وی همواره شیفته و فریفته وابستگیهای حسبی و نسبی خود و زنده کردن ارزشهای قبیله‌ای و قومی اعراب جاهلی و شاهان و سلاطین گذشته شبه‌جزیره بود؛ لذا کسانی را برای خواندن تاریخ پیشینیان و ثبت و تحریر شکوه و عظمت شاهان این سرزمین از یمن به دمشق فراخواند. به گفته سامی الدهان «عبیده بن شریه الجرهمی»، که در سال هفتاد هجری در گذشت، از جمله محققانی بود که برای نوشتن تاریخ عمومی این سرزمین دعوت گردید. متأسفانه تألیف او با عنوان «کتاب الملوک و اخبار الماضی» امروزه در دست نیست. کسانی چون الاوزاعی متوفی ۱۵۷ هجری و ولید بن مسلم نیز چندین اثر تاریخی نوشتند که هیچکدام از آنها باقیمانده‌اند. [۳]. جریان تاریخنگاری اسلامی در دوران خلافت امویان بویژه «ولید و هشام بن عبدالملک» رشد و گسترش یافت؛ این گونه تواریخ بر اساس خواست و تمایل خلفای اموی، که به شدت با بنی‌هاشم و بویژه اهل بیت و شیعه خصومت و دشمنی داشتند، به نگارش در می‌آمد. هرچند که از آن کتابها در سده‌های دوم و سوم هجری چیزی در دست نیست ولی بیشتر آثار و روایات ایشان در منابع مورخان سده‌های بعدی در دستمایه کار تاریخنگاری آنان گردید. با انتقال خلافت به بغداد، حدود یک قرن، تاریخنگاری در شام سستی گرفت تا اینکه دوباره جانی تازه یافت لیکن تاریخنگاران این دوران به تألیف تاریخ عمومی اسلام کمتر علاقه‌ای نشان داده و بیشتر به تاریخنگاری محلی پرداختند؛ کسانی چون ابن زوریق تنوخی [۴]، الربعی [۵]، الخولانی، [۶] ابن عدیم [۷]، ابن عساکر [۸]، ابن علی جراده [۹]، ابن ابی طی [۱۰]، ابن ابی ایاس و ابن ایاس [۱۱] در سده‌های پنجم و ششم هجری تاریخنگاری شام را چهره‌ای دیگر بخشیدند. بعضی از آنان چون ابن ابی طی شیعه بوده و تاریخ تشیع در این سرزمین را

بخوبی به تصویر کشیدند. مکتب تاریخنگاری اسلامی در شام با تألیف کتاب هشتاد جلدی «تاریخ مدینه دمشق» ابن عساکر (م ۵۷۱) اوج بیشتری گرفت. این اثر شگفت‌انگیز، علاوه بر اهمیت آن درباره‌ی دمشق، منبع بسیار مهمی نیز برای تاریخ اسلام تلقی می‌گردد که مجلدات مستقلی از آن درباره‌ی زندگی پیامبر (ص) علی بن ابیطالب (ع) و امام حسین (ع) تصحیح شده و به چاپ رسیده و بسیار قابل توجه است. ابوشامه در قرن هفتم آن را در پانزده جلد و ابن منظور در همان سده آن را در سی جلد خلاصه کردند. دیری نیاید که در سده‌ی هشتم، جریان تاریخنگاری عمومی اسلامی در شام رشد کاملی یافت. کسانی چون «الذهبی» متوفای ۷۴۸ ه ق به تألیف تاریخ حجیم و گسترده‌ای در سی جلد با عنوان «تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام» [۱۲] پرداخته و بر اساس شیوه‌ی سالنگاری به ثبت حوادث تاریخ اسلام از دوران پیامبر (ص) تا هنگام حیات خویش و نیز شرح سرگذشت و تراجم صحابه، مشاهیر و بزرگان اسلامی که در هر سال وفات یافته بودند اقدام کرد. وی در مجلد سوم کتاب خود به بررسی حوادث سال ۶۱ تا ۸۰ هجری پرداخت و نمایی کلی از قیام امام حسین (ع) به دست داد. مورخ مشهور دیگر این عصر «ابن کثیر دمشقی» (م ۷۷۴ ه ق) بود که به تألیف یک تاریخ عمومی اسلامی دست زد و آن را «البدایه و النهایه» [۱۳] یعنی آغاز و انجام نام نهاد. وی سلسله حوادث تاریخ اسلام را از ابتدا آغاز کرد و در چهارده مجلد منظم ساخت. در هشتمین مجلد آن هنگام ذکر حوادث سال ۶۰ هجری مبحث مفصل و مستقلی را به قیام حسین (ع) اختصاص داد. تاریخنگاری شام در قرن هشتم و نهم و دهم دوباره به شیوه تاریخ محلی بازگشت و کسانی چون اربیلی [۱۴]، هروی [۱۵]، ابن حورانی [۱۶]، ابن شاکر کتبی [۱۷]، ابن رجب حنبلی [۱۸]، ابن عبدالهادی [۱۹]، ابن طولون [۲۰]، ابن شحنه [۲۱]، ابن شداد [۲۲]، ابن عمری [۲۳]، ابن عماد حنبلی [۲۴]، ابن البقاء بدری [۲۵]، طباطبائی [۲۶]، عظیمی الحلبی [۲۷]، کامل الغزی [۲۸]، و... به تألیف تواریخ محلی شام اقدام کردند. بعضی از آن مورخان در مباحثی که درباره‌ی شرح مکانهای مذهبی و بویژه منتسب به شیعه ارائه کردند، گزارشها و اطلاعات قابل توجهی در مورد خاندان وحی و نبوت و نیز اهل بیت امام حسین (ع) در دوران اسارت در شام، ورود سرهای شهدا به دمشق، حضور اسیران در بارگاه یزید، محل قرار گرفتن سرهای شهدا، و نیز رأس الحسین (ع)، اماکن و بقعه‌های متبرک منسوب به شیعه چون باب الصغیر، مقبره‌ی زینب کبری و رقیه، مشهد المحسن و مشهد الحسین در حلب و مسائل دیگری که با فاجعه کربلا مرتبط بود را به ثبت رسانیدند. بدیهی است تألیفات گسترده و فراوان مورخان این سرزمین، که با افکار و عقاید مکتبی و مذهبی مخصوص به خود نگاشته شده، در مورد قیام حسینی و فاجعه عاشورا خالی از تحریف نیستند و بررسی همه‌ی آنها نیز با آن حجم وسیع، نیاز به یک تألیف گسترده و مستقل دارد. نگارنده در این مبحث تنها به ذکر دیدگاه چهار تن از مورخان، که هر کدام گرایش سیاسی و مذهبی خاصی داشته و وابسته به تفکر خاصی بوده‌اند، می‌پردازد؛ اینان عبارتند از: ۱- ابی عبدالله حمدان الخصیبی (متوفی ۳۳۴ ه ق) صاحب کتاب «الهدایه الکبری» به عنوان شاخص غلاة شیعه. ۲- ابن عساکر دمشقی (متوفی ۵۷۱ ه ق) صاحب «تاریخ مدینه دمشق» از علمای شافعی و تقریباً بی طرف اهل سنت. ۳- شمس‌الدین الذهبی (متوفی ۷۴۸ ه ق) صاحب تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام» به عنوان شاخص مکتب اهل سنت. ۴- ابن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ ه ق) صاحب «البدایه و النهایه» به عنوان شاخص تاریخنگاری وابسته اموی و شاگرد ابن تیمیه بنیانگذار فکری مکتب وهابیت

قیام امام حسین علیه السلام در روایات ابن عساکر

اشاره

ابوالقاسم علی بن حسن بن هبئه الله شافعی دمشقی مشهور به ابن عساکر به سال ۴۹۹ هجری در دمشق به دنیا آمد و در سال ۵۷۱ هجری در همان شهر از دنیا رفت. وی از بزرگترین راویان و حافظان حدیث و مورخان اسلامی است که شهرت چشمگیری در

سرزمینهای اسلامی به دست آورد. [۲۹] ابن عساکر در دوران حکومت ایوبیان در شام می‌زیست. در این دوران با تسلط ملک نورالدین محمود زنگی، ملک عادل و سلطان صلاح‌الدین ایوبی، مکتب اهل سنت سکان‌دار صحنه‌ی سیاست بود و تنازعاتی که در این دوران با فاطمیان شیعی مصر وجود داشت بسیاری از متفکران و علمای حدیث و تاریخ اهل سنت را به میدان کشانید و حکومت‌های وقت نیز با حمایت خود از آنان مسیر تاریخنگاری در شام را به همان گونه‌ای که تمایل داشتند جهت دادند. ابن عساکر نماینده‌ی این طبقه و سرآمد آنان بود ولی چندان وقعی به تمایلات حکومت نمی‌گذاشت و به نظر می‌رسد به عنوان یک مورخ منصف، به رغم جو نامساعد زمانی رسالت خود را بخوبی انجام داد. وی از ائمه شیعه بویژه امام علی (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) با احترام فراوان یاد کرده و به ذکر فضائل آنان می‌پردازد. او در عرصه‌ی علم و فقه و حدیث یکه‌تاز میدان بود و شاگردان و راویان فراوانی داشت که هر کدام برای خود در عالم اسلامی وزنه‌ای محسوب می‌شدند. چنانکه تراجم‌نویسان گویند چهل سال از عمر خود را به تصنیف گذرانید و بیش از ۲۰ سال عمر خود را در مسافرت‌های علمی به مصر، بغداد، کوفه، ایران و... سپری کرد و افزون بر یکصد تألیف از خود بر جای گذاشت. [۳۰]. از مهمترین نوشته‌های ابن عساکر، «تاریخ مدینه‌ی دمشق» است که در هشتاد جلد تألیف شده است. وی تألیف خود را، که در برگیرنده‌ی تاریخی عمومی از سده‌های صدر اسلام بویژه دمشق است، از آغاز بنای این شهر در تاریخ شروع کرده و پس از آن به شرح زندگی صحابه‌ی پیامبر (ص)، تابعان، محدثان، مشاهیر و علمای اسلام تا سده ششم هجری می‌پردازد. شیوه کار او شباهت فراوانی با تاریخ بغداد خطیب بغدادی دارد و الذهبی نیز در تاریخ الاسلام تا حدودی از او پیروی کرده است. وی یکی از مجلدات تاریخ دمشق خویش را به شرح حال امام حسین (ع) و قیام وی اختصاص داده که توسط محمدباقر محمودی به سال ۱۹۷۰ در یک جلد مستقل در بیروت با عنوان «ترجمه ریحانه رسول الله الامام الشهید حسین بن علی بن ابیطالب (ع) من تاریخ دمشق لابن عساکر» به چاپ رسیده است. این جزء بسیار مفصل و طولانی، و قریب به ۴۰۰ صفحه چاپی در قطع رحلی است. [۳۱]. ابن عساکر به رغم تمایلات دینی و مذهبی خود، برخلاف سایر تاریخنگاران اهل سنت در شام، تقریباً قیام حسین (ع) را با بی‌طرفی گزارش کرده ولی نقاط ضعف و تحریفات فراوانی در آن به چشم می‌خورد که در این مبحث به آنها اشاره خواهیم کرد.

موارد تحریف در تاریخ ابن عساکر

الف - ابن عساکر ابتدا با نام و کنیه‌ی حسین (ع) سخن خویش را آغاز کرده و اولین مسأله‌ای که مطرح می‌کند حضور امام حسین (ع) تحت پرچم یزید بن معاویه در فتح قسطنطنیه است. [۳۲] که این امر هم عقلا و هم استناداً قابل خدشه است؛ اما عقلاً اینکه چگونه با توجه به اختلافات ریشه‌ای و اصولی میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم و بویژه میان خاندان حرب و ابوسفیان با علی (ع) و خاندان او، که از بدیهیات مسلم تاییخی است، حسین (ع) به عنوان یکی از دشمنان سرسخت خاندان معاویه، حاضر به خدمت در رکاب خصم خود یزید باشد؟! اگر به بررسی علل قیام امام حسین (ع) علیه یزید پردازیم یکی از علل آن را مفساد یزید خواهیم یافت. حال با توجه به فسق و فجوری که یزید داشت و در بیشتر منابع، مسأله عیاشی، شرابخواری و هرزگی وی ذکر شده [۳۳] و حتی در فتح قسطنطنیه سربازان او که از نوعی بیماری در هلاکت بودند، یزید به عشق‌بازی با کنیزکی مشغول بود و هیچ احساس مسئولیتی درباره‌ی جان نیروها نمی‌کرد! چگونه حسین (ع) حاضر به همکاری با چنین فرد فاسقی گردد. همچنین اگر او با چنین فردی سازگار بود، قیام او چه معنایی داشت؛ اما در مورد عدم استناد این روایت اینکه اولاً ابن عساکر بر حسب شیوه‌ی تاریخنگاری خویش تمامی سلسله راویان خود را ذکر می‌کند ولی در مورد این روایت هیچ فردی را نام نبرده است. ثانیاً در هیچیک از منابع معتبر درباره‌ی فتوحات از جمله فتوح ابن اعثم، فتوح الشام واقدی، فتوح البلدان بلاذری و کتابهای دیگر نامی از حضور حسین (ع) در غزوه قسطنطنیه نیست. ب - در روایت پنجم، از فضل و بخشش معاویه به حسن و حسین علیهما السلام سخن می‌گوید که آنان به

خدمت معاویه رسیدند. معاویه به آنان دو بیست هزار درهم بخشید و گفت: آن را بگیرد، من فرزند هند هستم هیچکس قبل و بعد از من چنین صله‌ای نداده و نمی‌دهد [۳۴] این باره باید گفت ابن‌عساکر تاریخ ملاقات را ذکر نمی‌کند ولی آن طور که از روایت برمی‌آید مسأله در بارگاه او در دمشق بوده است. تا قبل از صلح امام حسن (ع) هیچگونه رابطه و ملاقاتی میان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و معاویه نبوده و پس از صلح نیز در هیچیک از منابع گزارش نشده که این دو بزرگوار به اتفاق یا بطور مستقل به دمشق رفته باشند و علاوه بر اینها به علت دشمنی که معاویه با خاندان علی (ع) داشته و دشنام دادن به پدر آن دو بزرگوار را بر منبرها رسم کرده بود، این روایت نمی‌تواند به هیچ روی مستند و قابل‌پذیرش باشد. ج - در روایت ششم از سخنرانی امام حسین (ع) در مقابل معاویه در مسجد (جامع اموی) گفتگو می‌کند که ایشان بر روی منبر از معاویه تمجید و تجلیل کرده و حدیثی از رسول‌الله روایت می‌کند که شیعه‌ی آل محمد در بهشت است. وقتی معاویه از حسین (ع) سؤال می‌کند که شیعه‌ی آل محمد کیست؟ او می‌گوید کسی است که ابابکر، عمر، عثمان، پدر علی و تو را ای معاویه دشنام ندهد [۳۵] جعلی و ساختگی بودن این روایت به قدری روشن است که ابن‌عساکر خود نتوانسته آن را بپذیرد و در پایان روایت می‌گوید این حدیث منکر است و سلسله‌ی اسناد آن به حسین (ع) نمی‌رسد. د - ابن‌عساکر پس از ذکر مختصری از شرح حال حسین (ع) وارد ماجرای قیام ایشان و چگونگی خبر یافتن رسول خدا (ص) از مقتل حسین (ع) توسط جبرئیل (ع) را تشریح ساخته و ۲۷ روایت مشابه در این زمینه ذکر می‌کند [۳۶] آنگاه از خروج امام به سوی مکه و از آنجا به سوی عراق و نیز از مخالفتها و نصیحتهای بزرگان مکه برای عدم خروج او از این شهر سخن می‌گوید [۳۷]. وی چندین روایت از عبدالله بن عمر و دیگران ذکر می‌کند که او را از رفتن به عراق نهی کرده و می‌گویند خداوند رسول خدا را بین دنیا و آخرت مخیر کرد و او آخرت را برگزید و تو پاره‌ی تن او هستی، به دنبال دنیا مباش [۳۸] در عین حال که وی این روایات را در پی هم ذکر می‌کند هیچیک از گزارشهایی را که هدف خروج حسین (ع) به مکه را بیان می‌کند ارائه نمی‌دهد لذا از این روایات چنین برداشت می‌شود که حسین (ع) به دنبال حکومت دنیوی و مادی رفته و آن را بر آخرت ترجیح داده است و در حقیقت علت اصلی قیام پنهان مانده و تلاش برای احراز قدرت دنیوی است می‌گردد. ه - روایت قابل توجه دیگر، نامه‌ی مروان بن حکم به عبیدالله بن زیاد است که او را از خروج امام حسین (ع) به سوی عراق آگاه ساخته و می‌گوید این حسین فرزند فاطمه فرزند رسول خداست. هیچکس از مسلمانان نزد ما محبوبتر از حسین (ع) نیست؛ خود را آماده کن برای برخورد با کسی که هیچ مانع او نیست. [۳۹] این روایت در حالی است که هنگام حضور امام (ع) در مقابل حاکم کوفه، مروان بن حکم به عمرو بن سعید می‌گوید یا از او بیعت بگیر و یا سرش را از تن جدا کن زیرا اگر از بارگاه تو بیرون رود هرگز به او دست نخواهی یافت [۴۰] مشخص نیست در اینجا چگونه مروان، دشمن و معاند امام (ع)، دلسوز او شده و عبیدالله را به مدارا با او سفارش می‌کند. لازم به ذکر است که مروان از هنگام ظهور در صحنه سیاسی به عنوان مشاور عثمان و سرانجام با دستیابی به قدرت و خلافت در دمشق، همواره شنیع‌ترین برخوردها را با شیعیان و خاندان علی (ع) داشته است. و - مسأله درخواست ملاقات و بیعت امام حسین (ع) با یزید که در هنگام گفتگوی عمر بن سعد و مکاتبه‌ی او با عبیدالله عنوان می‌شود یکی دیگر از نکات تحریفی است که در تألیف ابن‌عساکر و نیز بسیاری از منابع مورخان شامی دیگر چون ابن‌کنیر و شمس‌الدین ذهبی گزارش شده [۴۱] و متأسفانه بعضی از منابع شیعی نیز آن را بدون تجزیه و تحلیل و بررسی عمیق، در منابع خود ذکر کرده‌اند [۴۲] این دسته از مورخان گفته‌اند که عمر بن سعد پس از گفتگویی با امام حسین (ع)، به عبیدالله بن زیاد نامه‌ای نوشته و این شروط را از جانب حضرت ابا عبدالله (ع) عنوان می‌کند: ۱- اجازه دهند از همانجایی که آمده برگردد. ۲- به یکی از مرزها برود و نظاره‌گر امور باشد. ۳- اجازه دهند نزد یزید رفته و دست خود را در دستان او گذارد تا هر چه خواهد حکم کند. [۴۳]. این روایت از لحاظ استناد و عقل قابل‌خنده است اما استنادا اینکه: ۱- شروط مذکور به صورتهای مختلفی ثبت شده، گاهی یک شرط و گاهی دو یا سه شرط و حتی در روایتی مسأله بیعت با یزید از جانب حسین (ع) مطرح شده است. ۲- سلسله‌ی این روایات و اسناد آن به حسین (ع) نمی‌رسد یعنی به همان فردی که چنین

شرایطی را خواسته، لذا در ابتدای کار، این روایت منکر و ضعیف است. ۳- این نامه را عمر بن سعد به عبیدالله نوشته نه شخص امام (ع) و احتمال دارد او از جانب خود برای ختم غائله چیزهایی بدان افزوده باشد. ۴- این روایت ابتدا در منابع اهل سنت گزارش شده و منابع شیعی نیز شرط سوم یعنی بیعت با یزید را بالاتفاق ذکر نکرده‌اند. ۵- طبری روایتی نقل کرده که می‌تواند بخوبی این شرط را زیر سؤال برد. او از قول «عقبه بن سمران» که در صحنه کربلا حضور داشته است، نقل می‌کند که وی از ابتدا تا انتها همراه حسین (ع) بوده و هیچ سخنی نبوده که از او نشنیده باشد. در ادامه او سوگند می‌خورد که حسین (ع) در سخنانش با مردم هیچگاه چنین حرفی یعنی بیعت با یزید و گذاشتن دست در دستان او نزد. [۴۴]. ۶- چنانکه بعضی از منابع گویند، گفتگوی عمر بن سعد و حضرت ابا عبدالله (ع) سری بوده [۴۵] پس چگونه می‌توان به طور قطع گفت که شرایط امام حسین (ع) چه بوده است. ۷- عبیدالله در نامه‌هایی که به عمر بن سعد می‌نویسد از او می‌خواهد یا حسین (ع) را به بیعت با یزید مجبور سازد یا اینکه سر او را به نزد وی بفرستد [۴۶]. در حقیقت با این شروط مقصود عبیدالله تأمین می‌شد. اما عقلاً اینکه: ۱- اگر امام حسین (ع) راضی به بیعت با یزید بود چرا در همان ابتدای کار در دارالاماره‌ی حاکم مدینه «ولید بن عتب» چنین نکرد؟ و این همه رنج سفر و مسافرت را بر خود پذیرا شد؟ ۲- اگر او به بیعت با یزید راضی بود پس قیام او چه معنا و انگیزه‌ای داشت؟ ۳- آیا مورخان وابسته‌ی اموی که خود عدم بیعت با یزید را در دارالاماره‌ی ولید بن عتب ذکر کرده‌اند [۴۷] نخواستند در اذهان چنین تداعی کنند، تا آنجا که مسأله جان و درگیری نظامی در کار نبود امام حسین (ع) بیعت نکرد و گریخت، اکنون که در نزدیکی کربلا، سپاهیان عبیدالله راه را بر او گرفته‌اند و قطعاً جان او و خاندانش در معرض خطر جدی قرار گرفته است به اصطلاح از موضع خود برگشته و از ترس جان، خواستار ملاقات و بیعت با یزید شده است؟! ۴- آیا با این شرط (دیدار با یزید) نخواستند چهره‌ی محبوبتری از یزید نسبت به عبیدالله نشان داده و چنین القا نمی‌کنند که حسین (ع) نسبت به یزید خوشبین بوده و از این چهره‌ی مصلح و باعظوفت! برخلاف عبیدالله انتظار بخشش و عفو داشته است؟ ز- ابن عساکر پس از ختم ماجرای حسین (ع) و یارانش به ذکر معجزات و غرایبی می‌پردازد که پس از قتل آن حضرت در عاشورا اتفاق افتاده است. وی ۳۲ روایت از سلسله روایان خود نقل کرده و در آنها تغییرات و دگرگونی‌هایی را که در نظام هستی هنگام قتل حسین (ع) رخ داده برمی‌شمرد؛ از جمله اینکه: ۱- آسمان بر حسین (ع) همانند یحیی بن زکریا گریست. ۲- از آسمان خاکهای سرخی فروریخت. ۳- ستارگان هنگام روز پدیدار شدند. ۴- هیچ سنگی از روی زمین برداشته نشد مگر آنکه از زیر آن خون تازه بیرون آمد. ۵- آسمان مدت هفت روز در تاریکی به سر برد. ۷- خورشید هر صبح و شام شعاعهای خونینی بر دیوارها می‌تابانید. ۸- در آسمان چیزی همانند خون دیده می‌شد. ۹- ستارگان به یکدیگر برخورد می‌کردند. ۱۰- فردی که مردم را به کشته شدن حسین (ع) بشارت می‌داد کور شد. ۱۱- از آسمان باران خون می‌بارید. ۱۲- از دیوار دارالاماره خون سرازیر می‌شد. ۱۳- دیوارهای بیت المقدس خونین شدند. ۱۴- در روز حادثه هر شتری در اردوگاه کشته می‌شد میان گوشت آن آتش بود. [۴۸]. در مورد این روایات باید گفت قبل از آنکه در منابع شیعه دیده شود بیشتر در منابع اهل سنت به چشم می‌خورد. کسانی چون هیشمی [۴۹]، ترمذی [۵۰]، ابن حنبل [۵۱]، ابن سعد [۵۲]، ابن عساکر [۵۳]، الذهبی [۵۴] که از نخبگان و سرآمدان مورخان و محدثان قنم و متعصب اهل سنت هستند نیز این روایات و امور غریب را ذکر کرده‌اند. در این میان دو تن از آن مورخان مشهور شامی یعنی ابن عساکر و الذهبی با وجودیکه گزارشهای مستند و قابل توجهی درباره‌ی مقتل حسین (ع)، که عمدتاً حاکمان اموی را زیر سؤال برده و چهره‌ی آنان را رسوا می‌سازد، ذکر نکرده و بطور گذرا از آن گذشته‌اند ولی روایات فراوانی در مورد اینگونه امور غریب و حوادث غیرطبیعی و خارق‌العاده به دنبال هم ردیف می‌کنند. اگر واقعا به دور از تعصب به این مسائل بنگریم چگونه می‌توانیم توجیه کنیم مورخان یاد شده که چندان تمایل و گرایش به ائمه سلام الله علیه و نیز امام حسین (ع) نداشته و بیشتر، جانب حاکمان اموی و دشمنان اهل بیت را مراعات می‌کنند به ثبت اینگونه روایات پرداخته و تمایل بیشتری نشان داده‌اند؟ آیا ذکر غرایب یاد شده نمی‌تواند چهره‌ی شیعه و اعتقادات آنان را زیر سؤال ببرد؟! آیا آن مورخان نخواستند واقعه عاشورا و

هدف قیام حسین (ع) را تحت الشعاع این مسائل قرار دهند؟ آیا این سخن پیامبر (ص) در جواب مردمی که می‌اندیشیدند با مرگ فرزند او ابراهیم کسوف پدید آمد، در منابع شیعه و سنی ثبت نشده است که فرمود: ستارگان و کواکب به خاطر مرگ هیچ احدی کسوف و یا خسوف نمی‌کنند؟ [۵۵] آیا تاکنون اندیشیده‌ایم که آوردن اینگونه گزارشها در منابع اسلامی یعنی به هم خوردن ستارگان، طلوع نکردن خورشید، باریدن خون از آسمان و غیره، مسلمانان و بویژه شیعه را در نظر مردم جهان افرادی کوتاه‌فکر، خرافی و عاری از عقل معرفی می‌نماید؟ آیا آنان نخواهند گفت اگر چنین حوادثی رخ داده بود امروز دیگر از نظام هستی اثری نبود؟ و نیز اینکه اگر این معجزات الهی پس از شهادت امام حسین (ع) رخ داد چرا قبل و یا هنگام شهادت ایشان چنین نشد و خداوند کمکهای خود را از حضرت ابا عبدالله (ع) دریغ فرمود؟ آیا وقتی علی اصغر شهید شد، امام سر به آسمان بلند نکرد که خدایا اگر کمک خود را از ما بازداشته‌ای این مصیبتها را ذخیره‌ای برای آخرت ما قرار بده [۵۶] و نیز اگر کسی با گفتن خبر شهادت حسین (ع) با شادی به وسیله شعاع ستارگان کور می‌شود چرا قاتلان او که با چنین بی‌رحمی او یارانش را کشته و با اسب بر او تاختند، چنین نشدند؟ نکته‌ی آخر اینکه چرا اینگونه حوادث طبیعی را قبل از آن در تاریخ اسلام نمی‌بینیم؟ آیا حضرت حمزه عمومی بزرگوار رسول خدا (ص) و بزرگترین حامی اسلام در کارزار احد به گونه‌ای مظلومانه مثله نشد و توسط پلیدترین مشرکان سینه‌اش از هم ندرید و جگرش پاره پاره نشد؟ آیا علی (ع) به گونه‌ای مظلومانه در محراب به شهادت نرسید؟ آیا حسن (ع) جگرش پاره پاره نشد؟! در هر حال قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم که خود بیندیشند و قضاوت کنند. ابن‌عساکر سپس چند روایت از ام سلمه مبنی بر خبر یافتن از شهادت حسین (ع) از سوی رسول خدا (ص) و نیز گرفتن تربتی از قتلگاه او و گذاشتن آن در شیشه که در هنگام شهادت تبدیل به خون شد و همچنین شنیدن صدای جنیان توسط او و مردم دیگر که در مرگ حسین (ع) عزاداری می‌کردند ارائه می‌کند که این روایات را در مبحث بعدی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد. تألیف این محقق مشهور در مورد امام حسین (ع) با ذکر روایاتی درباره‌ی تاریخ، روز و سال شهادت حسین (ع)، سن آن حضرت هنگام شهادت و چند خبر دیگر پایان می‌پذیرد.

نقاط ضعف و قوت پردازش ابن‌عساکر به قیام حسینی

نوشته ابن‌عساکر در مورد سرگذشت امام حسین (ع) نقاط قوت و ضعف فراوانی دارد. وی در مورد زندگی و شرح حال امام (ع) و نیز قیام او، در مجموع ۴۰۱ روایت گزارش می‌کند که از این تعداد بیش از یکصد و پنجاه روایت آن دقیقاً مشابه روایات دیگر است و تنها سلسله روایان آن متفاوت هستند و قریب به پنجاه روایت تنها با یک یا دو کلمه اختلاف گزارش شده و در مجموع مشابه هستند. از میان روایات وی بیش از ۲۵۰ روایت که تقریباً یکسان هستند به ذکر فضائل و مناقب حسین (ع) و روایات وارده از رسول خدا (ص) در مورد ایشان اختصاص دارد که ذکر این روایت در یکی از منابع اهل سنت می‌تواند بسیار بااهمیت و ارزشمند باشد و در حقیقت باید گفت از نقاط قوت کار اوست که به رغم سلیقه‌ی مذهبی، بی‌طرفانه به ذکر این فضائل پرداخته و در منابع دیگر اهل سنت کمتر از اینگونه سخنان دیده می‌شود. از حدود یکصد و پنجاه روایت باقیمانده، قریب به پنجاه روایت در مورد امور غریبی است که پس از قتل حسین (ع) رخ داده و ما بدانها اشاره کردیم، حدود سی روایت مربوط به سال شهادت و سن آن حضرت است و در بیست روایت نیز به ذکر اخبار وارده از رسول خدا (ص) و علی (ع) در مورد خبر قتل حسین (ع) پرداخته است. در نتیجه از میان مجموع ۴۰۰ روایت وی تنها ۱۰ روایت به کیفیت شهادت و مقتل حسین (ع) و نحوه‌ی برخورد سپاه عمر بن سعد و جنایات آنان در مورد شهیدان کربلا و تشریح حادثه عاشورا اختصاص دارد. پانزده روایت نیز در مورد حوادث هنگام حرکت حسین (ع) و نحوه‌ی آن و نیز اعزام مسلم ارائه می‌دهد که این مسائل یکی از نقاط ضعفی است که نوشته او در مورد قیام عاشورا دارد. حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد از روایات ابن‌عساکر با روایات ابن‌عثم کوفی در «الفَتْوح» مشابه است و به رغم آنکه خود از آن

سخنی به میان نمی‌آورد با یک مقایسه اجمالی می‌توان بخوبی دریافت که از روایات وی بهره برده است. حال با توجه به این مسأله اگر مندرجات جلد پنجم و ششم الفتوح را، که بخشی از آن در مورد امام حسین (ع) است، با آن مطابقت بدهیم بخوبی می‌بینیم که بیشتر روایات ابن‌اعثم - که درباره‌ی مقتل حسین (ع)، هدف و انگیزه حرکت امام به سوی عراق، چگونگی برخورد عبیدالله با مسلم و نیز کیفیت برخورد دو سپاه، حوادث و مصیبت‌های وارده بر امام حسین (ع) و خاندانش، و طرز به شهادت رسیدن و یا نبرد یاران ایشان با سپاه سعد و در مجموع حوادث مرتبط با این واقعه مهم نگاشته شده است - را وی در تألیف خود نیآورده و از آن همه مسائل مهم تقریباً گذشته است. حال چه علتی باعث حذف این روایات مهم شده است. در این مورد شاید بتوان با بررسی اوضاع و عصر ابن‌عساکر، که با حکومت امویان مقارن بوده و در حقیقت بررسی اوضاع و عصر ابن‌عساکر، که با حکومت امویان مقارن بوده و در حقیقت قدرت سیاسی در دست دشمنان شیعه قرار داشته، به این نکته دست یافت که چون این احادیث ماهیت حکومت اموی را برملا می‌کند، شاید به خواست حاکمان و توسط عمال آنان از روایات ابن‌عساکر حذف شده باشد. آنچه ما را به این نتیجه می‌رساند این است که ابن‌عساکر، شافعی و از مورخان منصف و بی‌طرفی است که به اهل بیت رسول‌الله (ص) و ائمه معصومین ارادت داشته و بسیاری از روایات خود را از راویان شیعه و حتی ائمه سلام‌الله از جمله امام جعفر صادق (ع) و امام سجاد (ع) برگرفته است و در جای جای حوادث کربلا برخلاف سایر مورخان اهل سنت بر قاتلان حسین (ع) لعن و نفرین می‌کند لذا اینکه او خود به حذف این روایات اقدام کرده باشد بسیار بعید به نظر می‌رسد.

حسین بن حمدان الخصیبی و گزارش واقعه کربلا

اشاره

ابی عبدالله حسین بن حمدان الخصیبی الجنبلی (متوفی ۳۳۴ هجری) در حلب به دنیا آمد. وی در دوران سیف الدوله حمدانی شیعی، حاکم حلب و رقه می‌زیست که ارادت فراوانی به ائمه اطهار داشته و بسیاری از بناهای معروف و منسوب به شیعه در حلب یعنی مقام و مشهد الحسین (ع)، مسجد النقطه، مقام مشهد المحسن بن الحسین (ع) ساخته‌ی اوست. از لحاظ اعتقادی، نجاشی خصیبی را فاسد العقیده و مذهب دانسته است و کتابهایی نیز به وی منسوب می‌دارد از «جمله کتاب الاخوان، کتاب المسائل، تاریخ الاثمه و کتاب الرساله تخیط» [۵۸] در حقیقت باید گفت حسین بن حمدان یکی از غالیان شیعه بوده و طرفداران بسیاری نیز در کرمانشاه، کرند، پل ذهاب، زنجان، قزوین و حومه تهران داشته است. ابن‌الغضائری وی را دروغگو و فاسد المذهب دانسته که به نوشته‌های او توجهی نمی‌شود [۵۹] ولی محسن الامین او را از فقهای امامیه دانسته است. [۶۰] یکی از کتابهای او که در این مبحث مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد «هدایه الکبری» است که در شرح زندگی ائمه معصومین و بویژه معجزات آنان نگاشته شده که در مؤسسه البلاغ بیروت در سال ۱۴۱۱ قمری به چاپ رسیده است. وی در مورد قیام حسین (ع) پنج گزارش مفصل نقل می‌کند که با دو یا سه واسطه به امام باقر (ع) و امام صادق (ع) می‌رسد. بدین صورت ابوالحسین الفارسی - ابی‌بصیر - امام باقر (ع) و یا احمد بن عبدالله بن صالح - محمد بن عبدالرحمان - هارون بن خارجه - ابو عبدالله الصادق (ع) این پنج روایت دقیقاً شرح امور غریب و عجیبی است که بیانگر تصرف بی‌قید و شرط امام حسین (ع) در نظام هستی و یا علم غیب نامحدود و مطلق اوست که تنها غالیان شیعی چنین پنداشتی از ائمه دارند.

تحریفات و داستان‌پردازیهای حسین بن حمدان خصیبی

اولین روایت او داستان ام‌سلمه است که رسول خدا (ص) مقداری خاک و تربت نواده‌ی خود را به او سپرده و می‌فرماید اگر حسین

(ع) به سوی عراق رفت تو به این خاک نظر کن اگر به خون تبدیل شد بدان که حسین (ع) کشته شده است. ام سلمه هنگام حرکت امام نزد او آمده و واقعه را ذکر می کند و از او می خواهد که از رفتن به این سفر منصرف گردد. نکته ای که در اینجا قابل توجه است پیشگویی امام حسین (ع) از قتل خویش و یارانش و چگونگی شرح دقیق مکان و کیفیت و زمان آن است. ایشان می فرماید: ای مادر، من روز و ساعتی که کشته می شوم و مکانی را که در آن دفن می گردم و می دانم، قاتل خود و یا کسانی که با من می جنگند، اعم از فرمانده، سرباز، نگهبان و کسی که مرا می کشد، کسی که او را تشویق می کند و نیز کسانی را که من از پیروان و خاندانم کشته می شوم، فرد به فرد، بزرگان، اسامی قبایل و عشایر آنان را می شناسم و می دانم. اگر دوست داری محل قتل خود را به تو نشان دهم. ام سلمه گوید با من کلام دیگری سخن نگفت و نام خدا بر زبان آورد و زمین را شکافت به گونه ای که من قتلگاه او و موقعیت یاران او را دیدم. سپس امام فرمود من در روز عاشورا و روز شنبه کشته می شوم. ام سلمه روزها را می شمرد تا اینکه به آن روز رسید. وی در خواب کسانی را دید که می گریند و خبر از شهادت حسین (ع) می دهند. سراسیمه از خواب بیدار شده و به بیرون از خانه دوید. وقتی مردم از علت نگرانی او پرسیدند گفت به خدا قسم حسین (ع) و یارانش کشته شده اند. آنان پذیرفتند، ام سلمه به سراغ آن شیشه رفت و دید خاک داخل آن به خون تازه تبدیل شده است. [۶۱]. داستان ام سلمه چند منبع دیگر نیز آمده است [۶۲] ولی روایات آن با یکدیگر بسیار ضد و نقیض هستند؛ از جمله در جایی گفتگوی ام سلمه با حسین (ع) حضوری، و در جای دیگر مکاتبه ای بوده است. در یک روایت، ام سلمه، حسین (ع) را در مکه دیده است در حالی که ام سلمه در مدینه زندگی می کرده و در روایتی گفته شده که حسین (ع) را در مدینه دیده در صورتی که حسین (ع) از ابتدا به قصد مکه حرکت فرموده و در آنجا بود که تصمیم گرفت با اعزام مسلم بن عقیل و مساعد دیدن اوضاع عراق به آن سرزمین رهسپار شود. علاوه بر آن در این روایت، حسین (ع) زمین را در مقابل ام سلمه شکافته و قتلگاه خود را به او نشان می دهد و مسائل دیگری که این بخش از روایت در سایر منابعی که داستان ام سلمه را ذکر کردند دیده نمی شود. این نکته قابل توجه است که به اتفاق علمای شیعه، علم غیب ائمه محدود است و نمی توان گفت به جزئیات حوادث بطور کامل احاطه دارند. [۶۳] بر اساس روایاتی که نقل شده پیامبر (ص) از کشته شدن امام حسین (ع) خبر دادند نمی توان امام را از شهید شدن در این راه بی خبر دانست. آن حضرت بطور سربسته و کلی از شهادت خود خبر داشتند ولی اینکه ایشان بطور خارق العاده ای زمین را شکافته و محل قتلگاه خود و یاران را به ام سلمه نشان بدهد و یا اینکه نام یک یک شرکت کنندگان در جنگ علیه خود را و حتی قبیله و آبا و اجداد آنان را بدانند، در هیچ یک از منابع تاریخی و بویژه شیعه گزارش نشده و این روایت ساخته و پرداخته غالبانی چون حسین بن حمدان خصیمی است. که برای ائمه اطهار مقام الوهیت قائل هستند و آنان را همانند خداوند به تمامی امور جهان، آگاه و عالم می دانند. مسأله داستان ام سلمه و گفتگوی او با حسین (ع) تنها خبری بوده که پیامبر (ص) به ام سلمه مبنی بر شهادت ایشان داده اند و بس [۶۴]. این در حالی است که قبلاً وقتی پیامبر (ص) توسط جبرئیل خیر شهادت امام حسین (ع) را دریافت می کنند می فرمایند ای کاش می دانستم چه کسی حسین مرا به قتل می رساند [۶۵] چگونه است که رسول خدا (ص) قاتل امام حسین (ع) را نمی شناسد و نمی داند ولی او خود تمامی آن را یک به یک و پشت در پشت آنان را می شناسد؟! روایت دوم با شش واسطه به ابن حمزه ثمالی می رسد که وی از علی بن الحسین (ع) شنیده است. در این روایت مسأله جمع کردن یاران و شیعیان توسط امام حسین (ع) در کربلا و سخن گفتن با آنان و اینکه هر کس می خواهد می تواند برگردد و گفتگوی یاران و جان نثاران آن حضرت در این مورد را ثبت کرده است که می گفتند ما هرگز تو را تنها نمی گذاریم. در این روایت، حسین (ع) از چگونگی، مکان، زمان شهادت یک یک یاران خود و نیز فرزند شیرخواره اش علی اصغر بر روی دستان خود بوسیله تیری که از سوی حرمه پرتاب خواهد شد، خبر می دهد. [۶۶]. سومین روایت که بدون ذکر سلسله راویان به امام صادق (ع) می رسد این است که وقتی امام حسین (ع) از مدینه خارج می شوند. گروهی از ملائکه صف به صف در حالی که نیزه هایی از درختان بهشت در دست خود داشته، پیرامون آن حضرت ایستاده، بر او سلام می کنند و می گویند یا

حجة الله علی خلقه بعد جده و ابیه و اخیه، خداوند ما را فرستاده است تا تو را یاری رسانیم و نیز در این روایت از گروهی جنیان سخن به میان می آید که سر راه حسین (ع) ایستاده و می گویند ما شیعه و پیرو تو هستیم؛ اگر به ما فرمان دهی همه ی دشمنان تو را می کشیم ولی آن حضرت از قضا و قدر الهی و شهادت حتمی خود سخن می راند و حمایت آنان را نمی پذیرد. [۶۷] درباره ی این روایت باید گفت اگر چنین است چرا همانگونه که قبلاً گفته شد امام (ع) هنگام شهادت علی اصغر از امداد الهی مأیوس شده بودند [۶۸] این روایت با آن مطلب چگونه می تواند سازگاری داشته باشد؟ ثانیاً همان گونه که می دانیم و منابع نیز تصریح کرده اند امام حسین (ع) از افراد بسیاری درخواست کمک کرده، چگونه کمک فرشتگان را که از طرف خدا آمده بودند رد کرد؟ گزارش چهارم با شش واسطه به سعید بن المسیب می رسد که وی هنگام حج به محضر امام سجاد (ع) شرفیاب شده و اجازه انجام فریضه ی حج را از ایشان گرفته است. وی نقل می کند هنگام طواف مردی را دیده که دو دست در بدن نداشته و با حالتی زار و پریشان به پرده ی کعبه التجا کرده، زاری می کند. وقتی از او در مورد گریه اش می پرسند می گویند من گناهی کرده ام که خداوند هرگز مرا نمی بخشد. آنگاه واقعه را چنین شرح می دهد که او شتربان امام حسین (ع) بوده است. وقتی با آن حضرت به سوی عراق حرکت می کند، امام برای گرفتن وضو کمربندی را از جامه خود باز می کردند که این کمر بند بسیار زیبا بوه و این شتربان شیفته آن شده است، وقتی امام حسین (ع) کشته می شوند وی خود را در گودالی مخفی کرده و شب هنگام بیرون می آید. جنازه های شهدا بر زمین افتاده و همچون ماه می درخشد گویا اکنون شب نیست. وی در میان کشته ها به جستجوی بدن امام حسین (ع) می پردازد و سپس به باز کردن آن کمر بند که بر جامه زیرین بسته بوده می پردازد ولی دست راست امام، گرهی آن کمر بند را محکم می گیرد، وی نیز شمشیر شکسته ای یافته و دست راست آن حضرت را قطع می کند ولی می بیند گرهی سمت چپ آن کمر بند با دست چپ حسین (ع) محکم گرفته می شود لذا دست چپ حسین (ع) را نیز قطع می کند و کمر بند را از جامه ی زیرین او در می آورد به گونه ای که بدن مبارک برهنه می شود. وی سپس می افزاید: دیدم آسمان و زمین به لرزه در آمد و صداهایی شنیده شد که «وا ابناه، وا حسیناه» من خود را به سرعت در بین کشته ها مخفی کردم و به آن صحنه نگریستم. سه مرد و یک زن را که اطراف آنان فرشتگان و ملائک بسیاری بودند دیدم. آن زن که در میان آنان بود شیون می کرد: وا حسیناه، فداک جدک و ابوک و امک و اخوک. دیدم بدن حسین (ع) در حالی که سر ایشان بر روی آن قرار گرفته بود بلند شده و نشست و می گفت لبیک یا جداه یا رسول الله و یا امیر المؤمنین و یا امامه یا فاطمه یا اخانی المقتول بالسم. آنان کنار این بدن نشستند. فاطمه می گفت ای رسول خدا آیا اجازه می دهی از خون حسین (ع) پیشانی خود را خضاب کنم و خدا را در روز قیامت بدینگونه ملاقات کنم؟ پیامبر اجازه داده و فاطمه چنین کرد و رسول خدا (ص) و علی (ع) و حسن (ع) نیز با خون او سر و دستان خود را مسح کردند. در این حال شنیدم پیامبر (ص) فرمود ای حسین فدای تو شوم چه فرد ناپاکی دست راست و چپ تو را قطع کرده است. حسین (ع) گفت: یا جداه شتربانی از مدینه همراه من بود و نگاهی به جامه ی من انداخته و شیفته کمر بند من شده بود. می خواستم به او ببخشم و می دانستم که او چنین عملی را با من خواهد کرد. وقتی کشته شدم به جستجوی من آمد و مرا بدون سر یافت. جامه مرا بازرسی کرد و آن کمر بند را یافت و بر گرهی آن زد تا باز کند من دست راست خود را بر آن گرفتم وی شمشیری یافته و دست راست مرا قطع کرد و سپس دست چپ من را نیز همین گونه قطع کرد. آن شتربان می افزاید رسول خدا (ص) رو به من کرد و فرمود: وای بر تو، خداوند روی تو را در دنیا و آخرت سیاه گرداند و دستان تو را قطع کند. وی می گوید هنوز دعای او تمام نشده بود که دستان من از شانه ها متلاشی و قطع شد و قطعه ای از آتش صورت مرا بر گرفت، لذا من به سوی این خانه (کعبه) پناه گرفتم و می دانم که خداوند هرگز مرا نمی بخشد. وقتی این داستان را مردم مکه شنیدند همگی با فرستادن لعنت بر او به خداوند تقرب می جستند. [۶۹]. با بررسی مجموع روایات خصیصی به یک جریان فکری که ناشی از تفکرات غلات شیعه است دست می یابیم؛ تفکری که برای ائمه اطهار مقامی خداوند گونه قائل است. به رغم آنکه خداوند در قرآن کریم به پیامبر (ص) می فرماید: قل انا بشر مثلکم، باز در اینجا می بینیم

که راوی این روایات در مورد امام حسین (ع) مقامی مافوق انسانی قائل است. او همانند خداوند از غیب آگاه و بر همه اسرار عالم داناست. داستان شتربان از عجایب روزگار است. چنین امر غریبی حتی از پیامبر (ص) نیز روایت نشده است. گفتن این مطالب یعنی اینکه بدن بدون سر امام (ع) و در مقابل آن ساربان از کمر بند جامه‌ی خود دفاع کند و یا در مقابل پیامبر (ص) بنشیند و نیز بالاتر از آن اینکه شتربان بتواند با چشمان خود فرشتگان، ملائکه، رسول خدا (ص)، فاطمه (س)، علی (ع) و حسن (ع) را ببیند و گفتگوی آنان را بشنود و داستانهایی از این قبیل به نظر می‌رسد چیزی جز وهن شیعه و خدشه‌دار ساختن اعتقاد آنان به دنبال ندارد و شیعه را در اذهان عامه، مشتی خرافی نشان می‌دهد و در نتیجه هدف قیام حسینی (ع)، که همانا اجرای امر به معروف و نهی از منکر و خروج بر امام جائز است، تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد. انحرافی که با چنین روایاتی در اذهان عامه پدید آمده است اکنون پس از یک‌هزار و سیصد و اندی سال در واقعه «تنور مبارکه» در شهر نجف آباد رخ می‌نماید. نکته دیگری که شایان گفتن است اینکه با نگرشی به دورانی که حسین بن حمدان خصیبه در آن می‌زیسته، یعنی قرن چهارم که در سرزمین شام و حلب، دولت شیعی حمدانیان و در رأس آن سیف الدوله حمدانی حکومت داشته است، باید گفت بعضی از مورخان برخلاف دورانه‌های گذشته که همواره در جو خفقان حاکمان اموی و عباسی شام، جرأت و قدرت بیان اعتقادات خویش را نمی‌یافته‌اند، در این زمان برای طرح بسیاری از مسائل در مورد ائمه، میدان را باز دیده و چه بسا به سبب این آزادی به افراط و غلو نیز افتاده‌اند.

دیدگاه شمس‌الدین ذهبی

در مورد قیام حسین و موارد تحریف آن

ابو عبدالله محمد بن احمد شمس‌الدین الذهبی دمشقی متوفی سال ۷۴۸ قمری یکی از مورخان و محدثان بنام شافعی دمشق است که «تاریخ الاسلام» او بسیار مشهور است. تألیف او در سی جلد به چاپ رسیده و از آنجا که شیوه‌ی او بر اساس «حولیات» یعنی سالنگاری است، درباره‌ی واقعه عاشورا و مقتل الحسین (ع) در ضمن حوادث سال ۶۱ هجری و مجلد سوم آن سخن گفته است. ۱- وی در ابتدا با ذکر اینکه مردم کوفه به حسین (ع) نامه نوشته و او را به شهر خود دعوت کردند، از کسانی چون ابوسعید خدری، مسیب بن نجبه فزاری، ابن عباس، عبدالله بن مطیع، عبدالله بن عمر، عبدالله بن جعفر یاد می‌کند که سر راه امام را گرفته و یا با او مکاتبه کرده و نسبت به عواقب این اقدام به او هشدار داده‌اند. سخنی که از همه‌ی این افراد گزارش شده این است که ای حسین! کوفیان به عهد خود وفادار نیستند، آنان همان کسانی هستند که پدر تو را کشتند و برادرت را مسموم ساختند و تو را هم خواهند کشت. [۷۰]. الذهبی گزارشی از پاسخ امام به آنان نمی‌دهد جز پاسخی که به نامه عبدالله بن جعفر همسر زینب سلام الله علیه از سوی ایشان داده شده که امام در آن فرمود: جد خود رسول الله (ص) را در خواب دیده و ناچار هستم به این سفر عازم شوم. [۷۱] در هیچ یک از این گزارشها سخنی از مقصد و هدف والای امام، که همانا اجرای امر به معروف و نهی از منکر، جهاد برای احقاق عدالت، مبارزه با حکام فاسق و فجار و... باشد در میان نیست در صورتی که امام (ع) از ابتدای سفر تا هنگام شهادت در مواقع مختلفی هدف خویش را بیان کرده و منابع نیز ضبط کرده‌اند. طبیعی است شمس‌الدین الذهبی به عنوان یکی از مورخان بزرگ اهل سنت از طرفی خود مستقیماً به ثبت این گزارشها تمایلی ندارد و از سوی دیگر، روایات خود را از دو مورخ دیگر اهل سنت یعنی ابن سعد و نیز ابن عساکر صاحب تاریخ دمشق گرفته است که آنان نیز به عنوان تاریخنگاران برجسته‌ی مکتب اهل سنت، مسأله مهم مورد نظر را نادیده رفته و ذکری از آن به میان نمی‌آورند. ۲- روایت دیگری که با گزارشهای مورخان دیگر، سازگاری ندارد این است که عمر بن سعد ابی‌وقاص توسط فردی خبر قتل مسلم بن عقیل را به حسین (ع) می‌رساند، [۷۲] در حالی که چنین نیست و عمر بن سعد به قولی که به مسلم برای رسانیدن خبر قتل او داده بود عمل نکرد و اما تنها توسط حر بن یزید ریاحی که راه را بر

ایشان گرفته بود از شهادت مسلم آگاه شد [۷۳] نکته جالبتر در این روایت اینکه وقتی این خبر به حسین (ع) رسید علی اکبر از پدرش خواست تا باز گردد و گفت مردم عراق با او حيله کرده و چون به عهد خود وفادار نیستند، شما هم مسئولیتی در برابر آنان ندارید، ولی در مقابل، فرزندان عقیل گفتند اکنون نمی توان بازگشت و حسین (ع) را به رفتن تشویق می کنند! در این حال حسین (ع) از اصحاب می خواهد که هر کس دوست دارد می تواند برگردد [۷۴] گزارش ذهبی معنایی جز سست و مردد نشان دادن نزدیکترین کسان حسین (ع) یعنی فرزند برومندش علی اکبر نسبت به این امر عظیم و واجب الهی در بر ندارد. البته باید افزود درخواست علی اکبر برای بازگشت در منابع دیگر ذکر نشده است. ۳- گزارش دیگری که الذهبی ثبت کرده، صحبت امام با کسانی است که راه را بر او گرفتند، ایشان از آنان می پرسند آیا شما چیزی را که پیامبر (ص) از مشرکان پذیرفت از من نمی پذیرید؟ آنان گفتند آن، چه بود؟ امام پاسخ فرمود وقتی از او تقاضای صلح می کردند می پذیرفت. آنان نیز جواب منفی دادند. این روایت همانند روایت ابن عساکر مسأله تقاضا و شرط امام حسین (ع) برای دیدار و بیعت با یزید را مطرح می کند [۷۵] که قبلا بطلان آن را روشن ساختیم. ۴- ذهبی همانند که ابن عساکر و خصیبی به ذکر غرایب و تغییراتی که پس از قتل حسین (ع) در نظام هستی پدید آمده می پردازد که با آنها مشابه است ولی به چند مورد متفاوت از آن اشاره می کنیم: ۱- پس از قتل حسین (ع) به مدت شش ماه آسمان قرمز بود. ۲- گیاهان صحرای کربلا که سبز بودند همگی در آن روز خاکستر شدند. ۳- وقتی شتری را در اردوگاه کشتند گوشت آن مثل چوب شد. ۴- ابن عباس در آن روز پیامبر (ص) را دید که شیشه ای از خون در دست داشت و به ابن عباس می گفت این خون حسین (ع) و اصحاب اوست. ۵- ام سلمه گریه و نوحه سرایی جنیان بر حسین (ع) را شنیده است. ۶- تمامی مردم شنیدند که جنیان در آن روز بر حسین (ع) عزاداری می کنند و اشعاری در مصیبت قتل او می سرایند. [۷۶].

تلاش ذهبی و ابن کثیر برای تبرئه یزید از قتل امام حسین

۵- یکی دیگر از ترفندهای زیرکانه‌ی مورخان شامی از جمله ذهبی و ابن کثیر مبرا ساختن یزید از قتل امام حسین (ع) است که عمدتا کوشیده اند بار این گناه عظیم و نابخشودنی را از دوش وی برداشته، به گردن عبیدالله بن زیاد بگذارند و چنین وانمود سازند که وی بطور مستقل و بدون اجازه یزید به قتل امام اقدام کرده و یزید به این امر راضی نبوده است. شمس الدین الذهبی روایاتی در این مورد ذکر می کند؛ از جمله اینکه وقتی سر حسین (ع) نزد یزید فرستاده شد، او سر مبارک را بین دستان خویش قرار داد و می گریست و پس از سرودن شعری می گفت اما به خدا سوگند اگر من همراه تو بودم هرگز تو را نمی کشتم. سپس امام سجاد (ع) به او می گوید اگر رسول خدا (ص) ما را چنین مغلوب و در غل و زنجیر می دید دوست داشت که ما از آن غل رهایی یابیم، یزید نیز گفت راست می گویی و دستور داد او را از غل رهانیدند و سپس هر چه اسیران خواستند برای آنان فراهم کرده و آنان را به سوی مدینه بازگرداند. [۷۷] در روایت بعدی ناراحتی یزید از اقدام عبیدالله را و حتی اینکه وی بر ابن مرجانه لعنت فرستاده و همه‌ی گناهان را به گردن او می اندازد از طبری گزارش می کند و پس از آن روایت دیگری از قول امام سجاد (ع) نقل می کند که ما، در حضور یزید گریه‌ی او را هنگام دیدن سر مشاهده کرده ایم و او به ما هر چه خواستیم بخشید و سپس طی نامه‌ای به مسلم بن عقبه حاکم مدینه سفارش فراوانی نسبت به ما کرد. [۷۸]. ابن کثیر نیز در «البدایه والنهایه» همچون ذهبی می کوشد تا یزید را از قتل حسین (ع) مبرا سازد. وی علاوه بر روایات ذهبی روایات دیگری نیز گزارش می کند؛ از جمله اینکه: ۱- وقتی سرهای شهدا را حضور وی آوردند گریست و گفت من از اطاعت شما بدون قتل حسین (ع) خوشنودتر بودم. خداوند ابن سمیه را لعنت کند؛ به خدا سوگند اگر من در کار او بودم از او می گذشتم. خداوند حسین (ع) را رحمت کند. ۲- در روایت دیگری آمده است، خداوند ابن مرجانه را خوار کند. اگر بین او و این خاندان خویشی و قرابتی و رحمی بود با آنان چنین نمی کرد. ۳- یزید به زحر بن قیس که سرهای شهدا را آورده بود صله‌ای نداد و هنگامی که یحیی بن حکم برادر مروان، شعری در تجلیل از عبیدالله و اقدام او سرود بر سینه‌ی او زد. ۴-

در روایتی دیگر از مهربانی یزید نسبت به امام سجاد (ع) سخنها گفته می‌شود که یزید هیچ غذایی در ظهر و شام نمی‌خورد مگر آنکه علی بن الحسین (ع) را با خود هم غذا می‌کرد. و وقتی خواست اهل بیت و اسرا را به مدینه بازگرداند به او گفت: خداوند سمیه را تقبیح و خوار نماید، به خدا سوگند اگر من کنار پدرت بودم چیزی نبود که از من بخواهد و من به او ندهم و تا حد توان از او مرگ را بازدارم حتی اگر به هلاکت بعضی از فرزندان من منجر می‌شد ولی خداوند چنین خواسته بود که دیدی، آنگاه مال فراوانی به آنان بخشید و بهترین لباسها را پوشانیده و به فرستاده خود نسبت به آنان سفارش نمود. ابن کثیر پس از ذکر این روایات می‌گوید این امر، گفته‌های روافض (شیعیان) را رد می‌کند که می‌گویند اسیران بر شترهای برهنه بدون پالان و جهاز سوار کردند و لباسهای آنان به گونه‌ای پاره بود که پشت و مقابل آنان دیده می‌شد. سپس در پایان، خود اظهار می‌دارد که یزید به کشتن حسین (ع) راضی نبود و آنچه به گمان می‌آید اینکه اگر قبل از آنکه حسین (ع) کشته شود او اطلاع می‌یافت او را رها می‌کرد. [۷۹].

دلایل باطل بودن ادعای ذهبی و ابن کثیر

۱- یزید برای گرفتن بیعت از حسین (ع) در همان ابتدا به حاکم مدینه نوشت که یا از او بیعت بگیر و یا سر از تن او جدا کن و برای من بفرست؛ [۸۰] به عمرو بن سعید دستور می‌دهد به بهانه انجام حج با گروهی به مکه رفته، حسین (ع) را دستگیر کند و نزد او بفرستد و اگر امتناع کرد او را بکشد. [۸۱]. ۲- عبیدالله بن زیاد لحظه به لحظه، حرکت امام (ع) به سوی عراق و نیز گزارشهای رسیده از عمر بن سعد و برخورد او با سپاه حسین (ع) و کشته شدن آن حضرت را به اطلاع یزید می‌رسانید که مکاتبات او با یزید ثبت شده است. [۸۲]، پس نمی‌توان پذیرفت که یزید از این حادثه بی‌اطلاع بوده است. ۳- مسأله چوب زدن یزید بر دهان مبارک حسین (ع) در تمامی منابع شیعه و سنی مضبوط است [۸۳] که این امر نشاندهنده سرور وی نسبت به قتل آن حضرت است! ۴- یزید هنگامی که با چوب به دهان حسین (ع) می‌زند اشعاری می‌خواند که در آن سرور خویش را از گرفتن انتقام اجداد خود (بنی‌امیه) در روز بدر که به دست علی (ع) کشته شدند، بیان می‌کند. [۸۴]. ۵- یزید دستور داد برای عبرت همگان سرهای مبارک شهدا و نیز سر امام حسین (ع) را سه روز بر دروازه‌های دمشق و نیز جامع اموی آویزان کنند. [۸۵]. ۶- خطبه‌های کوبنده‌ی حضرت زینب در مقابل یزید و افشاگریهای او در مورد اینکه یزید می‌کوشد تا نور اهل بیت رسول خدا (ص) را خاموش کند و نیز کینه‌هایی که او از گذشته در دل دارد و مسائل دیگر می‌تواند وضعیت این تحریفات را روشنتر کند. [۸۶]. ۷- هنگامی که خبر اعزام کاروان اسیران کربلا و سرهای شهدا در دمشق به یزید رسید، وی دستور داد تا شهر را آذین بسته و بیاریند و زنان و مردان همگی برای تماشای کاروان حاضر شوند. [۸۷]. ۸- یزید با سرور و شادی به امام سجاد (ع) و زینب کبری (س) می‌گوید دیدید که خداوند چگونه شما را خوار و ذلیل ساخت. [۸۸]. ۹- در روایت دیگری یزید به علی بن الحسین (ع) می‌گوید ای علی، پدر تو خویشی مرا قطع کرد و حق مرا نشناخت و در حکومت با من به نزاع برخاست و خداوند نیز با او چنین کرد که دیدی. [۸۹]. ۱۰- از همه‌ی این مسائل مهمتر اینکه نباید از گرایش مورخان شامی و اهل سنت به حاکمان اموی و احترامی که نسبت به معاویه و فرزندش یزید قائل هستند غافل شد و دیگر اینکه دوره‌هایی که این مورخان شامی در آن می‌زیستند و ما قبلا به آن اشاره کردیم، جریان تاریخنگاری را بدان سو کشانیدند که از آن سخنها گفتیم. ۱۱- نکته آخر اینکه ممکن است واقعا یزید برای عوامفریبی و تبرئه خود به چنین اقداماتی نیز متوسل شده باشد و مورخان وابسته‌ی اموی به آن پر و بالهایی داده باشند.

دیدگاه ابن کثیر درباره‌ی قیام امام حسین علیه السلام

عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی دمشقی در سال ۷۰۱ هجری در بصری (جنوب سوریه کنونی) متولد شد و در سال ۷۷۴ هجری در دمشق از دنیا رفت. [۹۰] ابن کثیر در علوم مختلف اسلامی سرآمد دوران خود شد و شاگردان زیادی تربیت

کرد و از استادان فراوانی بهره جست؛ یکی از این استادان که از او بهره‌ی فراوانی برد و در حقیقت خط فکری، مذهبی و سیاسی وی را ترسیم کرد، ابن تیمیه مشهور بود. به گونه‌ای که می‌دانیم ابن تیمیه بنیانگذار مکتبی شد که با مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز تضاد داشت. عناد ویژه‌ی او با باطنیان و شیعه و ائمه اطهار بر همگان روشن است. مکتب سیاسی مذهبی ابن تیمیه شکافی عمیق در اسلام پدید آورد و نهایتاً با پیروی محمد بن عبدالوهاب از عقاید وی، مکتب وهابیت پایه‌گذاری شد، ابن کثیر خود از مقام استاد خویش ابن تیمیه ستایش فراوانی کرده است. [۹۱] به علت همین تأثیرات، در امر دین بسیار سرسخت و متعصب بود و به رغم مخالفت‌های فراوانی که در آن عصر نسبت به آرای ابن تیمیه وجود داشت. وی نیز خود را سپر بلا‌ی او کرده و بویژه در مقابل شیعه مواضع تند و خصومت‌آمیز می‌گرفت. دشمنی و عناد او با شیعه در جای جای اثر او یعنی «البدایة و النهایة» بوضوح آشکار است. [۹۲] به رغم این خصومت، وی از ائمه شیعه به احترام یاد کرده و از مقام آنان بویژه حسین (ع) بسیار تجلیل و حتی قاتلان او را مورد لعنت و ناسزا قرار می‌دهد. بسیاری از روایات او، که عمدتاً گزارش‌هایی طولانی است، از ابی‌مخنف است و شاید در میان مورخان شامی وی مفصلترین اطلاعات تاریخی را در مورد قیام حسین (ع) ارائه می‌دهد.

موارد تحریف قیام حسینی در البدایة و النهایة

ابن کثیر در «البدایة و النهایة» که در چهارده مجلد بوسیله دارالفکر در بیروت به چاپ رسیده است درباره‌ی شخصیت امام حسین (ع) و مقتل او در مجلد هشتم یک مبحث مستقل آورده است. این فصل که با عنوان «قصه‌ الحسین بن علی رضی الله عنهما و سبب خروج بانهله من مکة الی العراق و طلب الامارة و کیفیة مقتله رضی الله» است، در بیش از پنجاه صفحه نوشته شده که در میان مورخان شامی، طولانی‌ترین گزارش به شمار می‌آید. وی در عنوان یاد شده هدف قیام امام حسین (ع) را طلب حکومت و دستیابی به قدرت (و طلب الاماره) ذکر می‌کند و با این سخن به این قیام، ماهیتی سیاسی - دنیوی می‌بخشد. وی در این فصل پس از آنکه شمه‌ای کوتاه از زندگی حسین (ع) ذکر می‌کند، گزارش قیام را ابتدا از حرکت آن حضرت به مکه و سپس بیان انبوه نامه‌های رسیده به ایشان از کوفه و نیز اعزام مسلم به این شهر آغاز می‌کند. گزارش او درباره‌ی مأموریت مسلم و مقتل او طولانی‌ترین گزارش‌هاست که با سایر منابع معتبر سازگاری دارد و اما مواردی را که آشکارا در آن تحریف صورت گرفته و یا نشاندهنده‌ی تفکر و پردازش سیاسی، مذهبی اهل سنت و مورخان شامی به قیام کربلاست، می‌توان چنین بیان کرد: الف - گزارش نامأنوسی هنگام شرح زندگی امام حسین (ع) در دوران معاویه می‌دهد که در منابع معتبر فتوحات جز ابن‌عساکر نیامده است و آن اینکه از هنگام وفات حسن (ع)، حسین بن علی (ع) همه ساله به سوی معاویه رفته و او ایشان را گرامی می‌داشت و به وی صلح می‌بخشید؛ این در حالی بود که در لشکری به فرماندهی یزید بن معاویه به نبرد در قسطنطنیه اعزام شده مشغول جهاد علیه کفار بود؛ [۹۳] این روایت در مبحث ابن‌عساکر مورد نقد و بررسی قرار گرفت. ب - در جای دیگر از قول ابی‌مخنف و او از دو نفر دیگر نقل می‌کند که برای حج از کوفه خارج شدیم و در کنار کعبه، حسین (ع) و عبدالله بن زبیر را با یکدیگر در گفتگو دیدیم، شنیدیم که ابن‌زبیر به حسین (ع) می‌گفت اگر می‌خواهی در این شهر اقامت کنی ما امر حکومت و خلافت را به تو می‌دهیم و تو را یاری کرده و با تو بیعت می‌کنیم، حسین (ع) به او پاسخ می‌دهد پدرم به من گفت که در خواب دیدم در کنار کعبه قوچی را ذبح می‌کنند و من نمی‌خواهم آن قوج باشم. آنچه مسلم است عبدالله بن زبیر خود مدعی قدرت و خلافت بوده و برای او بسیار بهتر بود که حسین (ع) از مکه خارج شود تا وی بتواند بدون رقیب برجسته‌ای دست به تثبیت قدرت سیاسی و جاه‌طلبیهای خویش بزند. در واقع او به سبب مسائلی که پدرش با حسین (ع) در جنگ‌جمل داشت نسبت به او نه تنها خوشبین و موافق نبود بلکه کینه‌هایی نیز از او در دل می‌پروراند و عاقلانه به نظر نمی‌رسد که وی از حسین خواسته باشد تا قدرت و خلافت را در دست گیرد. در ثانی ابن‌عساکر چند روایت در این مورد ذکر کرده که حاکی از تشویق حسین (ع) توسط ابن‌زبیر برای رفتن به عراق بوده و حتی ابن‌عباس به زبیر می‌گوید حسین (ع)

می‌رود و حجاز را برای تو خالی می‌گذارد [۹۴] ابن کثیر سپس وارد مبحث اصلی یعنی مقتل الحسین (ع) شده و در عنوانی که ارائه می‌دهد عقاید و مواضع خود را علیه شیعه آشکار می‌سازد: «و هذه صفة مقتله رضی الله عنه مأخوذة من كلام ائمة هذا الشأن لا كما يزعمه اهل التشيع من الكذب الصريح و البهتان» (این توصیفی از مقتل حسین رضی الله عنه است که از سخنان پشویان این کار و صاحب‌نظران برگرفته شده نه بر اساس آنچه اهل تشیع با دروغ صریح و بهتان درباره‌ی آن می‌اندیشند). ج - نکته دیگر اینکه ابن کثیر و سایر مورخان و حتی نویسندگان شیعی با ذکر روایاتی، عمر بن سعد را فردی مصلح، سازشکار، دوستدار حسین (ع) و... ترسیم کرده‌اند. او در این منابع کسی معرفی شده است که همواره می‌کوشد تا کار حسین (ع) را بر دوش نگیرد، هنگامی که با او روبرو می‌شود تلاش می‌کند تا مسأله را به صلح و مدارا پایان دهد و در نامه‌هایی که به عیدالله می‌نویسد سعی می‌کند مسأله را بدون درگیری پایان دهد. [۹۵] وی کسی است که امام سجاد (ع) وقتی عمر بن سعد مانع کشتن او می‌شود در حق او دعا می‌کند که خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا از شر آنان رها کردی! [۹۶] عیدالله بن زیاد به او نامه می‌نویسد که من تو را نفرستادم که با حسین (ع) مدارا و نجوا کنی، کار آنان را یکسره کن، یا فرماندهی را به شمر واگذار و... [۹۷] حال در کنار این تصویر، روایات دیگری است که دقیقاً نقطه مقابل این تصویرپردازی است؛ از جمله: ۱- وقتی عیدالله، شمر را نزد او اعزام داشت که یا کار را یکسره کن و یا این امر را به شمر بسپار، می‌گوید هرگز چنین نمی‌کنم و کار حسین را خود یکسره می‌سازم. [۹۸] اگر او فردی مردد بود چرا در این اوضاع از این ننگ خود را رهایی نبخشید؟ ۲- عمر بن سعد بر اساس دستور عیدالله با قساوت هر چه تمامتر دستور می‌دهد تا لشکریان آب را بر حسین (ع) ببندند و قسم می‌خورد که هرگز نخواهد گذاشت آنان قطره‌ای آب بنوشند همانگونه که عیدالله گفته بود. ۳- برای شروع جنگ، او اولین کسی است که به طرف اردوگاه حسین (ع) تیر می‌اندازد و می‌گوید شاهد باشید که من اولین تیر را به سوی آنان پرتاب کردم؛ گویی می‌خواهد این افتخار را برای خود ثبت کند. ۴- عمر بن سعد تنها به کار فرماندهی مشغول نبود بلکه خود می‌جنگید و بسیاری از یاران حسین (ع) را به شهادت می‌رسانید. ۵- وقتی حسین (ع) فرزند خویش، علی‌اصغر، را در سینه خود گرفته بود عمر بن سعد به حرمله دستور داد گلوی او را نشانه بگیرد. ۶- هنگامی که حسین (ع) تنها مانده و به جنگ مشغول بود، عمر بن سعد خود مستقیماً برای زودتر از پا در آوردن حسین (ع) دستور می‌داد و می‌گفت همگی با هم بر او از طرف حمله برید که او فرزند شجاعترین فرد عرب است. ۷- قطع سر مبارک حسین (ع) با اجازه او بود. ۸- پس از قتل حسین (ع) گفت چه کسی در میان لشکریان است که بر بدن حسین اسب بتازد و بدن او را پایکوب سم اسبها کند. ۹- وقتی غائله تمام شد او دستور داد تا سر همه شهدا را قطع کرده و آن را میان قبایل تقسیم کنند تا نزد عیدالله برده و با این عمل نسبت به او تقرب جویند. [۹۹]. حال چرا از او با این همه جنایت و قساوت که بدون هیچگونه تردید و ترحمی انجام داد، چهره‌ای مردد، سازشکار با حسین (ع)، متمایل به صلح و... ترسیم می‌شود؟ جواب این سؤال در یک سخن نهفته است و آن اینکه اولین روایان حادثه کربلا تقریباً از میان اهل سنت بوده‌اند و حتی ابی‌مخنف که شیعه بوده روایات او مورد استفاده‌ی مورخان سنی قرار گرفته و چه بسا حذف و تبدیل و تغییر فراوانی یافته باشد و در حقیقت ابتدا آنان او را این گونه معرفی کرده و منابع شیعی نیز روایات مذکور را ارائه کرده‌اند. در مقابل نیز روایاتی که از قساوتهای عمر بن سعد ذکر شده عمدتاً در منابع شیعی است. نکته‌ای که در اینجا باید بدان توجه داشت این است که عمر بن سعد فرزند سعد بن ابی‌وقاص یکی از صحابه مشهور رسول خدا (ص) و عضو شورای شش نفره خلافت است که عمر بن خطاب آنان را انتخاب کرده بود. همان گونه که می‌دانیم اهل سنت نسبت به صحابه رسول خدا (ص) عقیده خاصی دارند و در حقیقت همانگونه که ما به سیره ائمه خود اقتدا می‌کنیم آنان نیز به سیره صحابه اقتدا می‌کنند و حدیثی نیز از پیامبر (ص) ارائه می‌دهند «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهدیتم» (اصحاب من چون ستارگانند، به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید). حال، عمر بن سعد فرزند یکی از صحابه‌ی بزرگ است که جایگاه خاصی در میان آنان دارد لذا آیا نمی‌توان اینگونه به نتیجه رسید که آنان می‌خواستند تا حدودی چهره‌ی ننگ و رسوایی را از دامان این صحابه بزدایند و عمر بن

سعد را فرد مصلحی نشان دهند که عیدالله با اجبار او را به این کار گسیل داشت و حتی جان او را در معرض تهدید قرار داد. ابن سعد گوید هنگام اعزام عمر بن سعد، عیدالله گفت اگر او را سرکوب نکنی خانهات را آتش می‌زنم و گردنت را قطع می‌کنم. [۱۰۰] در پایان اینکه عمر بن سعد به طمع حکومت ری دست به چنین جنایتی زد و عیدالله این حکومت را با شرط سرکوبی حسین (ع) به او واگذار کرده بود. در این مورد دو بیت شعر به عمر بن سعد منسوب است: *الترك ملك الی و الی منیتی ام ارجع مذموما بقتل الحسین (ع) و فی قتله النار الی لیس دونها حجاب و ملك الی قره عینی آیا حکومت ری را در حالی که آرزوی من است رها کنم یا نکوهش و سرزنش در قتل حسین (ع) را پذیرا شوم که در قتل او آتشی است و در ورای آن حجابی نیست در حالی که حکومت ری نور چشم من است.* البته نمی‌توان این مطالب را تنها به مسأله حکومت ری محدود کرد بلکه کینه‌ها و اختلافاتی که پدر او با علی (ع) داشت و مسائل قبیله‌ای و ارزشهای جاهلی را هم باید بر آن افزود. - مسأله دیگری که در ارتباط با گزارشهای ابن کثیر قابل طرح است اینکه وی پس از پایان روایات خود در مورد حادثه کربلا، شیعه و در اصطلاح خود، روافض را مورد هجوم خود قرار می‌دهد و می‌گوید بسیاری از روایاتی که شیعه در این مورد ذکر می‌کند صحیح نیست. وی راوی آنها را ابومخنف دانسته و پس از آنکه وی را ضعیف و نیز شیعه می‌خواند، علت استفاده از روایات او را عدم گرایش و اطلاع دیگران از این واقعه بیان می‌کند. ابن کثیر آنگاه آداب و رسومی را که شیعه در دوران آل بویه همانند بدعتهایی زشت مرسوم کرده‌اند، برمی‌شمرد و از جمله می‌گوید آنان همه جا را سیاه پوشانیده، عزاداری می‌کنند، به یاد تشنه بودن حسین آب نمی‌خورند، زنان روسریها را از سر خود برداشته و بر سر و صورت می‌زنند و هتک حرمت کرده و آداب شیعی را رواج می‌دهند. آنگاه وی آداب و رسوم ناصبیان را ذکر می‌کند که برعکس شیعیان در روز عاشورا غذاهای مطبوع پخته، خود را می‌شویند و می‌آرایند و لباسهای نو و فاخر می‌پوشند و در حقیقت آن روز را عید می‌گیرند و سرور و شادی می‌کنند. آنان این کار را برای عناد با روافض انجام می‌دهند.

نتیجه

از آنجا که مورخان مکتب تاریخنگاری شام، تحت تأثیر سلاطین فکری و مذهبی خود و نیز اوضاع سیاسی اعصار خویش و تمایلات حکومتهای موجود به گزارش حادثه کربلا پرداخته‌اند لذا استفاده از روایات آنان بدون بررسی و مطابقت با سایر منابع مورخان مکاتب تاریخی دیگر از جمله عراق، حجاز، ایران و بویژه منابع شیعی به هیچ رو نمی‌تواند تصویری واقعی و حقیقی از قیام امام حسین (ع) به دست دهد چرا که تنها زمانی می‌توان به حقیقت یک رخداد تاریخی دست یافت که تمامی منابع را با یکدیگر مطابقت کرد و بر اساس جرح و تعدیل و نیز توجه به وابستگی‌های فکری و سیاسی آن مورخان و اوضاع سیاسی عصری که در آن می‌زیسته‌اند مورد مطالعه قرار داد. بدیهی است بدون این امر، نگرش به یک واقعه چیزی جز یک سونگری و دیدی ناقص به نخواهد بود و ما را به حقایق رهنمون نخواهد ساخت.

باورقی

- [۱] ابن سعد، طبقات الکبری، ۱۱۱ - ۱۱۵: ۷.
- [۲] نجدة خماش، الشام فی صدر الاسلام، ۵۶۲۴؛ احسان عباس، تاریخ بلاد الشام، ص ۲۲۲ - ۲۴۳.
- [۳] تاریخنگاری در اسلام، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، ص ۱۰۶.
- [۴] متوفی ۴۴۲ هجری در شهرک معرة النعمان است. کتاب وی که درباره‌ی حوادث قرن پنجم هجری و فتوحات ترکان و هجوم فرانکها به سرزمین شام و بویژه حلب است از بین رفته ولی ابن ندیم در زبدة الحلب از آن بهره برده است.
- [۵] متوفی ۴۴۴ هجری کتابی در باب تاریخ دمشق نوشت که ابن عساکر از آن بهره‌های فراوانی برده است.

- [۶] متوفی ۳۶۵ هجری کتابی به نام تاریخ داریا نوشت که در سوریه به چاپ رسیده است.
- [۷] متوفی ۶۶۰ هجری کتابی عظیم در باب حلب نوشت و در آن تاریخی مفصل از شام در صدر اسلام تا قرن هفتم ارائه داد کتاب او با نام بغیة الطلب فی تاریخ الحلب توسط سهیل زکار در ۱۹۸۸ در دمشق به چاپ رسید.
- [۸] متوفی ۵۷۱ هجری مؤلف مشهور تاریخ مدینه و دمشق است که در هشتاد جلد تألیف شده و جز بخشی از آن امروزه بر جای نمانده که توسط صلاح‌الدین المنجد در دمشق به سال ۱۳۷۱ ق چاپ شده است.
- [۹] متوفی قرن ششم هجری است که کتابی در باب حلب نوشت و ابن ندیم از اثر او بهره‌های فراوان برده است.]
- [۱۰] متوفی ۶۳۰ هجری از شیعیان مشهور حلب بود که بیش از ده کتاب تألیف کرد که یکی از آنها معادن الذهب امروزه موجود است و سایر آثار او در تألیفات متأخران مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.
- [۱۱] متوفی ۵۵۵ هجری ذیل تاریخ دمشق را نوشت که توسط سهیل زکار در بیروت به سال ۱۴۰۳ به چاپ رسید.
- [۱۲] کتاب شمس‌الدین الذهبی با تحقیق عمر عبدالسلام تدمری در دارالکتاب العربی بیروت به سال ۱۴۰۱ به چاپ رسید.
- [۱۳] این کتاب در ده جزء و پنج مجلد در دارالفکر بیروت به سال ۱۳۹۸ تجدید چاپ شد.
- [۱۴] متوفی ۷۲۶ هجری است. بخشی از تألیف او در مورد دمشق در دارالکتاب الظاهریه موجود است و هنوز به چاپ نرسیده است.
- [۱۵] هروی به شرح مزارات و بقاع متبرکه شیعه در شام پرداخت. کتاب وی با نام «زیارات الشام» در دمشق به چاپ رسید.
- [۱۶] متوفی سده ششم هجری، «زیارات الشام» او در دمشق به سال ۱۹۸۱ م. به چاپ رسید. این کتاب به شرح زندگی نامه صحابه، امامزادگان، سادات، صوفیه و عرفای سوریه پرداخته و تقریباً از کتاب هروی تقلید کرده است.
- [۱۷] متوفی ۶۷۴ هجری یک تألیف گسترده درباره‌ی مشاهیر اسلام با عنوان «فوات الوفيات» به رشته تصنیف در آورد که در سال ۱۹۵۱ م توسط محی‌الدین عبدالحمید در قاهره به چاپ رسید. تألیفی نیز در تاریخ دمشق داشت.
- [۱۸] متوفی ۷۹۵ هجری در مورد مشاهیر فرقه خود یعنی حنابله تألیفی نگاشت که با عنوان «طبقات الحنابله» در دمشق به چاپ رسید.
- [۱۹] متوفی ۹۰۹ هجری و از مورخان شیعی شام است. وی کتابی با نام «ثمار المقاصد فی ذکر المساجد» درباره‌ی تاریخ مساجد دمشق و مشاهیری که آنها را احداث کرده بودند نگاشت که توسط محمد اسعد طلس در بیروت به سال ۱۳۶۱ ق به چاپ رسید.
- [۲۰] متوفی ۹۵۳ هجری در تاریخ صالحیه کتابی با نام «القلائد الجوهریه فی تاریخ الصالحیه» نوشت که در سال ۱۹۵۶ م توسط محمد احمد دهمان در دمشق چاپ شد.
- [۲۱] کتاب او با نام «الدر المنتخب من تاریخ الحلب» در دمشق به سال ۱۴۰۴ ق چاپ شد.
- [۲۲] عزالدین محمد بن علی بن ابراهیم بن شداد، الاعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره، حقه یحیی ذکریا عباره، دمشق، و زارة الثقافه ۱۹۹۱ م.
- [۲۳] فضل‌الله بن عمری در مورد مساجد دمشق بویژه جامع اموی تألیفاتی داشت که یکی از آنها به نام الجامع الاموی توسط محمد مطیع الحافظ به چاپ رسید.
- [۲۴] ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من الذهب، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ ق.
- [۲۵] ابن البقاد عبدالله البدری (قرن نهم)، نزهة الانام فی محاسن الشام، بیروت، دار الرائد، ۱۹۸۰ م.
- [۲۶] محمد راغب طبخ الحلبی، اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء صححه محمد کمال، حلب، دار القلم العربی چاپ دوم ۱۴۰۸ ق.
- [۲۷] محمد بن علی عظیمی الحلبی (م ۵۵۶)، تاریخ الحلب. تحقیق ابراهیم زعرور، دمشق ۱۹۸۴ م.
- [۲۸] کامل الغزی البابی الحلبی، نهر الذهب فی تاریخ الحلب، تحقیق شوقی شعث، محمود الفاخوری، حلب، دار القلم العربی، ۱۴۱۲

ق.

[۲۹] ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ۳: ۳۰۹.

[۳۰] یاقوت حموی، معجم الادباء ۱۳: ۷۶۰۸۰؛ ابن خلکان، همانجا؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء ۲۰: ۵۵۵.

[۳۱] کتابی که توسط راقم ابن سطور مورد نقد و بررسی قرار گرفته به سال ۱۳۹۸ ق در مؤسسه المحمودی بیروت به چاپ رسیده است.

[۳۲] ابن عساکر، همان کتاب، ص ۷.

[۳۳] در این مورد ر. ک: مسعودی، مروج الذهب ۳: ۷۲؛ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۰.

[۳۴] ابن عساکر، همان کتاب، ص ۷.

[۳۵] همان کتاب، ص ۸ پ.

[۳۶] همان کتاب، ص ۱۶۵ - ۱۹۱.

[۳۷] همان کتاب، ص ۱۹۷ - ۲۰۱.

[۳۸] پیشین، ص ۱۹۹ - ۲۰۱.

[۳۹] پیشین، ص ۲۰۵.

[۴۰] ابن کثیر، البداية و النهاية، ۸: ۱۴۷.

[۴۱] پیشین ۸: ۱۷۰ و ۱۷۵؛ شمس الدین الذهبی، تاریخ الاسلام، ۱۳ - ۱۲: ۴؛ ابن عساکر، همان کتاب، ص ۲۱۹.

[۴۲] شیخ مفید، الارشاد، ۲: ۸۹؛ طبری، تاریخ الطبری، ۵: ۴۱۴ به نقل از ابومخنف؛ طبرسی، اعلام الوری ص ۲۲۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ترجمه مهدوی دامغانی، ص ۱۸۲: بلاذری، انساب الاشراف ۲: ۱۸۲.

[۴۳] منابع پیشین، همانجا.

[۴۴] طبری، همان کتاب، ۳: ۳۱۲؛ نویری، نهاية الارب فی فنون الادب، ترجمه مهدوی دامغانی، ۷: ۱۷۴.

[۴۵] ابن کثیر، همانجا.

[۴۶] بلاذری، انساب الاشراف ۲: ۱۸۲.

[۴۷] بنگرید به منابع پاورقی ۴۲ و ۴۴.

[۴۸] ابن عساکر، همان کتاب، ص ۲۴۲ - ۲۶۱.

[۴۹] مجمع الزوائد، ۹: ۱۹۶.

[۵۰] صحیح، حدیث ۳۷۷۸.

[۵۱] المسند ۱: ۲۸۳.

[۵۲] طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷۲.

[۵۳] همان کتاب ص ۲۴۲ - ۲۶۱.

[۵۴] تاریخ الاسلام، ۱۸ - ۱۵: ۴.

[۵۵] بخاری، صحیح، ۲: ۲۴؛ نویری، نهاية الارب، ترجمه دامغانی، ۳: ۱۹۸؛ ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، ۱: ۹۸.

[۵۶] شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۲۱.

[۵۷] اردبیلی الغروی، جامع الرواه و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد ۱: ۲۳۷.

[۵۸] نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه، ص ۵۰؛ خویی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، ۵: ۲۲۴؛ اردبیلی، جامع

الرواه، ۱: ۲۳۷.

[۵۹] خویی، همان، ۵: ۲۲۴.

[۶۰] اعیان الشیعه، ۴: ۳۴۵.

[۶۱] همان کتاب، ص ۲۰۲ - ۲۰۴.

[۶۲] ابن عساکر، تحقیق محمودی، ص ۱۶۹ و ۲۶۱؛ خوارزمی زمخشری، مقتل الحسین، ۱: ۱۵۸؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۳۹.

[۶۳] بنگرید به، مجلسی، بحار الانوار، ۴۲: ۲۵۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳: ۲۶۱.

[۶۴] منابع پاورقی شماره ۶۲.

[۶۵] ابن عساکر، همان کتاب، ص ۱۷۹.

[۶۶] هدایه الكبرى، ص ۲۰۴.

[۶۷] همان کتاب، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

[۶۸] شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۱۱.

[۶۹] هدایه الكبرى، ص ۲۰۹.

[۷۰] همان کتاب، ۹ - ۵: ۴، این روایات در بیشتر منابعی که تاکنون ذکر کرده‌ایم آمده است.

[۷۱] پیشین، همانجا.

[۷۲] پیشین ۴: ۱۱.

[۷۳] مسعودی، مروج الذهب، ۳: ۶۶.

[۷۴] تاریخ الاسلام، ۴: ۱۱.

[۷۵] همان ۴: ۱۵.

[۷۶] همان ۱۵ - ۱۸: ۴.

[۷۷] همان ۴: ۱۹.

[۷۸] همان ۴: ۲۱.

[۷۹] ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۶: ۸.

[۸۰] ابن اعثم کوفی، الفتوح، ۵: ۱۸.

[۸۱] شیخ مفید، الارشاد، ۲: ۶۷ و ۶۸.

[۸۲] ابن اعثم کوفی، همان کتاب، ۵: ۶۹ و ۱۴۷.

[۸۳] طبری، تاریخ الطبری، ۶: ۲۷۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۴: ۳۵؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۸: ۱۹۲.

[۸۴] پیشین، همانجا.

[۸۵] خوارزمی، مقتل الحسین، ۲: ۷۵؛ ابن کثیر، همان کتاب، ۸: ۲۰۴.

[۸۶] بنگرید به: طبرس، الاحتجاج، جلد دوم؛ مجلسی، بحار الانوار، جزء ۴۵ از مجلد پانزدهم؛ ابن طیفور، بلاغات النساء؛ عبدالرزاق

مقرم، مقتل الحسین او حدیث کربلا.

[۸۷] مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۸-۱۲۴: ۴۵؛ باقر شریف القرشی، حیاة الامام حسین (ع) ۳: ۳۶۸.

[۸۸] ابن کثیر، همان کتاب، ۸: ۱۹۴.

[۸۹] پیشین، همانجا.

- [۹۰] ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب ۶: ۲۳۱.
- [۹۱] البداية و النهاية ۱۴: ۱۳۷.
- [۹۲] همان کتاب ۹: ۳۰۹ و ۴: ۱۲.
- [۹۳] همان کتاب ۸: ۱۵۱.
- [۹۴] همان کتاب، ص ۲۰۴ - ۲۰۱.
- [۹۵] بنگرید به تمامی منابعی که تاکنون ارائه شده و از مقتل الحسین (ع) سخن گفته‌اند.
- [۹۶] ابن کثیر، همان کتاب ۸: ۱۸۹.
- [۹۷] ابن سعد، طبقات الکبری، جلد هشتم، مقتل حسین بن علی (ع).
- [۹۸] منابع قبل، همانجا.
- [۹۹] بنگرید به طبری ۷: ۳۰۶۴ (ترجمه پاینده)؛ شیخ مفید، الارشاد ۲: ۱۱۸؛ ابن کثیر، البداية و النهاية ۸: ۱۸۹ و نیز ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف؛ عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسین او حدیث کربلا؛ خوارزمی، مقتل الحسین.]
- [۱۰۰] همانجا.